



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

بحث ما در تعلیم علوم واجب بود و اینکه آیا دلیلی داریم که تعلیم علوم واجب - علمی که تحصیل آن برای دیگران واجب است - برای کسانی که شرایط تعلیم را دارند، واجب است یا نه؟ بحث در اصل وجوب بوده و ویژگی‌های وجوب بحث بعدی است.

بحث مفصلی راجع به حرمت تعلیم علوم محرمه و وجوب تعلیم علوم واجب داشتیم که می‌توان ادله‌ای اقامه کرد برای اینکه تعلیم علوم واجب، واجب است:

ادامه بررسی دلایل وجوب تعلیم واجب

دلیل سوم این بود که عقل فراهم کردن مقدمات اطاعت برای دیگران را تحسین می‌کند، به این دلیل هم اشکال کردیم عقل تحسین می‌کند، اما وجوب و اینکه حکم مستقلی داشته باشد که واجب است، دلالت نمی‌کند.

پس وجوب تعلیم علوم واجبه این ادله را دارد:

۱- مقدمه واجب که گفتیم اینجا مصداق آن نیست،

۲- عون بر برّ و تقوی که گفتیم بیش از استحباب را نمی‌رساند،

۳- حکم عقل به حسن تهیه مقدمات اطاعت مولا، که دلالت بر حکم وجوبی نمی‌کند.

این سه دلیل را بحث کردیم.

دلیل اول را با بحث‌های مفصلی که داشتیم، کنار گذاشتیم اما دو دلیل با بحث اینجا ربط دارد، منتهی هیچ‌کدام دلالت بر وجوب نمی‌کند، درست است که استادی و فرد عالمی اعتقادات یا احکام و علمی که به شخص مکلف واجب است تحصیل بکند را می‌داند و سرمایه آن را دارد، آموزش به فردی که این تحصیل برای او واجب است، چیز خوبی است؛ عون بر برّ و تقوی یا تهیه مقدمات اطاعت مولا است اما هیچ‌کدام دلالت بر وجوب نمی‌کند؛ برای اینکه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (مائده/۲) را مفصل بحث کردیم که فقط دلالت بر استحباب می‌کند، این حکم عقلی هم که با ملازمه حکم شرع می‌شود، بیش از استحباب را نمی‌رساند. اما اینکه واجب است مقدمات اطاعت دیگران را فراهم بکنیم، حکم مستقل عقلی نداریم یا حداقل برای ما محرز نیست و



همین شک کافی است، ولی حسن اصلی و حسن رجحانی آن قطعی است، حسن الزامی آن مشکوک است اما حسن رجحانی آن قطعی است و با حکم ملازمه، استحباب شرعی می‌شود؛ چون «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» این نکته مهمی هست و در بحث‌های فقهی و اصولی کمتر مطرح می‌شود؛ قاعده ملازمه این است که «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» اگر به صورت قطعی عقل حکم به چیزی کرد شرع هم آن را تأیید می‌کند؛ این کبرای کلی است که بحث ملازمه است؛ اما صغرا که حکم عقل باشد عقل حکم به حسن و قبح می‌کند که صغرا می‌شود با حکم قطعی عقل صغرا می‌شود و بعد از اینکه حکم ثابت شد، می‌گوییم «کلما حکم بالعقل حکم بالشرع» در نتیجه شرع هم این حکم را از باب مولویت تنفیذ می‌کند، یعنی حکم شرعی می‌شود و آثار حکم شرعی بر آن مترتب می‌شود و عقاب و ثواب دارد، مثل خطاب لفظی می‌شود.

حسن و قبح عقلی

نکته‌ای وجود دارد که در حسن عقل و قبح ظلم معمولاً الزامی به ذهن می‌آید، ولی در حقیقت در هر یک از این دو، دو نوع حکم داریم؛ گاهی رجحانی و ترجیحی است، گاهی الزامی، این هم گاهی ترجیحی و گاهی الزامی است. در بحث حدود گفتیم قاعده‌ای به نام وجوب حفظ نظام داریم نه نظام اسلامی، یک نظام اجتماعی و وجوب دفع هرج و مرج که به آن قاعده اختلال نظام می‌گویند، قاعده اختلال نظام در فقه قاعده خیلی مهمی است در بسیاری از جاها مورد تمسک قرار می‌گیرد، مثلاً در بحث ید، اینکه ید اماره ملکیت است، یکی از ادله آن در خود روایت هم آمده است، می‌گوید، ید اماره ملکیت است، این کتاب که دست کسی است یقین نداریم که مال اوست، گاهی اطمینان هم نداریم خیلی وقت‌ها شک داریم که معامله می‌کنیم ولی می‌گویند ید اماره ملکیت است، برای اینکه «لولا ذلک لما قام لمسلمین سوق» اگر این طور نباشد در بازار اختلال پیدا می‌شود چرا عده‌ای باید قاضی بشوند؟ به این دلیل که اگر نشوند اختلال نظام پیش می‌آید، قضا پشوانه حفظ نظام اجتماعی است، قاعده اختلال نظام قاعده خیلی مهمی است و به این دلیل که عقل می‌گوید حفظ نظام اجتماعی لازم است، شرع هم با قاعده ملازمه این را تأیید می‌کند قاعده شرعی و از قواعد عمومی شرع می‌شود.



نکته

نکته‌ای که سابق می‌گفتم با اینجا هم تناسب دارد که حکم عقل به‌عنوان یک حکم قطعی که صغرا برای قاعده ملازمه می‌شود، همیشه به حسن یا قبح الزامی نیست، مثلاً اعمالی که موجب اختلال نظام جدی می‌شود و وقتی به آن اعتناء نشود جامعه به هم می‌ریزد؛ مثلاً اگر در تهران از فردا صبح کسی رعایت چراغ‌قرمز نکند، یک اختلال نظام خیلی جدی به وجود می‌آید، گاهی هم رعایت بعضی از قواعد راهنمایی و رانندگی راندمان و رفت‌وآمد را تصحیح می‌کند و بهتر می‌شود و اما اگر رعایت نشود، هرج‌ومرجی پیش نمی‌آید، از این جهت حکم عقل گاهی به حسن یک عمل در حد الزام است، گاهی در حد رجحان است، آنجایی که الزامی باشد با قاعده ملازمه به وجوب یا حرمت می‌رسد، آنجایی که ترجیحی باشد به استحباب یا کراهت می‌رسد، این یک نکته در قاعده اختلال نظام است که نکته کلان و کلی است که «کَلِمَا حُكْمٌ بِه الْعَقْلُ حُكْمٌ بِه الشَّرْعُ» به‌عنوان یک کبرای عقلی که حکم شرع تولید می‌کند ضمیمه به صغرا می‌شود، منتهی صغرا حکم عقل است و باید ببینیم حکم عقل در چه درجه‌ای است، اگر درجه الزامی است، نتیجه‌ای که از صغرا و کبرا بیرون می‌آید، حکم الزامی شرعی است. اگر حکم حسن ترجیحی است نتیجه استحباب می‌شود. در بحث‌های قبلی فقه‌الترتیبیه از این قاعده استفاده کردیم که بعضی از آداب تعلیم یا تعلمی که مثلاً در منیه المرید و این‌ها آمده است هیچ دلیل شرعی بر آن نداریم، ولی عقل مستقلاً می‌فهمد که این یک ادب ترجیحی است و لذا با قاعده ملازمه می‌شود بگوییم این یک ادب اسلامی است. یکی از جاهایی که علم تأثیر می‌گذارد این است که کشف بکند که این روی این ادب یا راه تأثیرگذار است و عقل به‌طور قطعی و مستقل قطعی بفهمد که این رجحان عقلی دارد، آنجا با قاعده ملازمه در تعلیم و تعلم و امثال این‌ها استحباب پیدا می‌کند، این یک بحث کلی است. اینجا هم همین را می‌گوییم. اینکه با قطع نظر از دلیل لفظی و آیه و قرآن انسان زمینه‌سازی بکند که دیگران اطاعت خود را انجام بدهند حسن این مسلماً حکم عقل هست، اما این حکم عقل مستقل در حد حسن الزامی است یا ترجیحی؟ تردیدی وجود دارد. نتیجه تابع اخص مقدمات است؛ مسلماً رجحان دارد اما اینکه در این رجحان الزام هم باشد خیلی روشن نیست، همین‌که روشن نباشد، کنار می‌رود. فهم قطعی عقل این است که این کار خوب است، با الزام قاعده ملازمه به حکم شرعی در حد استحباب و رجحان می‌رسیم نه در حد الزام و لذا تعلیم علوم به دیگران، علمی که تحصیل آن برای دیگران واجب یا مستحب است برای کسانی که توانایی بر تعلیم دارند،



رجحان و استحباب دارد به دلیل «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» و حکم عقل، اما الزامی نیست، پس وجوب را ثابت نکرد، ولی رجحان را اثبات می‌کند.

سؤال:؟...

جواب: مگر من مسئول دیگران هستم که به تکلیف خود عمل بکنند؟ نکنند، عقل چنین چیزی نمی‌فهمد. ارشاد جاهل و این‌ها را باید بحث بکنیم که در چه حدی وظیفه داریم.

ادله روایی

دلیل دیگر روایاتی است که در بحث حرمت تعلیم محرمات بررسی سندی و دلالتی کردیم، منتهی یک‌بار دیگر از منظر بحث تعلیم واجبات، علوم واجب، مجدداً می‌بینیم. چند روایت در این باب هست که همه یک مضمون دارند با مقداری تفاوت که به مناسبت بحث سابق این روایت‌ها را خواندیم و یک‌بار هم تکرار می‌کنم، بحث‌های سندی را تکرار نمی‌کنم.

روایت اول:

روایت اول که به خاطر علی ابن ابی حمزه بطائنی اشکال سندی داشت که مفصل بحث کردیم؛ سمعت ابا عبدالله (ع) يقول «مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أُجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ قُلْتُ فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ قَالَ إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ»^۱ اگر او هم با واسطه به دیگری آموزش بدهد آیا اولی باز هم در این سهیم است حضرت می‌فرماید: «إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ» اگر ده واسطه بخورد یا هزاران نفر را آموزش بدهد باز شخص اولی در ثواب این امر سهیم است، «قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ».

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



روایت دوم:

روایت دیگر که سند آن معتبر است از امام باقر (ع) است، «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدَى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أَوْلَيْكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أَوْلَيْكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً»^۲ که بحث کردیم.

روایت سوم:

روایت سوم «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ»^۳ کسی که راهنمایی بکند مثل این است که خودش انجام داده است که سند ندارد.

روایت چهارم:

چهارم که در سند آن ارسال هست، «لَا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةٍ حَقٌّ يُؤْخَذُ بِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ أَخَذَ بِهَا»^۴ حرف حقی بزند که دیگری آن را یاد بگیرد و عمل بکند لَآن لَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ أَخَذَ بِهَا».

روایت پنجم:

روایت پنجم که ظاهراً معتبر باشد این است «أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ هُدَى» اگر سنت هدایت بگذارد «كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ»^۵ و باب ضلال هم ادامه آن هست. تا اینجا روایت دوم و پنجم درست بود.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.

^۳ - همان.

^۴ - همان، ص: ۱۷۳.

^۵ - همان، ص: ۱۷۴.



روایت ششم:

روایت ششم به نحوی درست است، دارد که «لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلُ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ» بعد از مرگ چیزی عاید انسان نمی‌شود مگر «صَدَقَهُ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ وَ سَنَةٌ هُدًى سَنَّهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ وَ وَكَّدَ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ»^۶.

روایت هفتم:

روایت هفتم «مَنْ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ عَدْلٍ فَاتَّبَعَ كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا»^۷ که ظاهراً معتبر می‌باشد.

روایت هشتم:

روایت هشتم که شاید معتبر باشد «مَنْ عَمِلَ بِأَبِ هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهِ»^۸ این ۸ روایت در این باب با این بحث ارتباط دارد، اینکه می‌شود به این‌ها تمسک کرد برای اینکه بگوییم تعلیم علوم واجب، اموری که برای دیگران واجب است و امور خیر، واجب است یا نه، نیاز به بررسی دارد.

بررسی دلالتی روایات

این روایات به چند دسته تقسیم می‌شود، در بعضی از روایات دارد «مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا» تعبیر تعلیم آمده، در بعضی از جاها به جای خیر تعبیر باب هدی دارد، «مَنْ عَلَّمَ بِأَبِ هُدًى» یعنی راه هدایتی را به دیگران نشان بدهیم. تعبیر دیگر «الدَّلَالُ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ» راهنما دارد نه تعلیم که راهنمایی بر کار خیر مقداری اعم از تعلیم است، تعلیم این است که فرد نمی‌داند و به او یاد می‌دهد اما راهنمایی ممکن است بدانند ولی غافل باشد و به نحوی توجه و تنبیه بدهد دایره آن اعم است.

۶- همان.

۷- همان.

۸- همان، ص: ۱۷۵.



تعبیری که در روایت چهارم آمده است «لَا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةٍ حَقٌّ» دارد که «يُؤْخَذُ بِهَا» سخنی که می‌گوید و دیگری در مقام عمل از آن بهره می‌گیرد این هم اعم از تعلیم است ممکن است یاد بدهد، ممکن است موعظه بکند، یادآوری بکند، تنبه بدهد، تذکر بدهد، این «الدَّالُّ» یا «بِكَلِمَةٍ حَقٌّ يُؤْخَذُ بِهَا» که دیگران از آن استفاده می‌کنند دایره آن از تعلیم اعم است.

تعبیر پنجم «أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةً هُدًى» کسی که سنت و شیوه هدایتی را پایه‌ریزی بکند اعم از این که یاد بدهد، راهنمایی بکند یا سنتی را پایه می‌گذارد، روشی را مرسوم می‌کند مثلاً سنت عزاداری، که این تعبیر «سَنَّ سُنَّةً هُدًى» در روایت پنجم، ششم و هفتم آمده است.

تعبیری که داریم یکی تعلیم است، تعلیم خیر یا باب هدی، یک تعبیر دلالت بر خیر بود، تعبیر سوم، حرف حقی بزند، «كَلِمَةٍ حَقٌّ يُؤْخَذُ بِهَا» تعبیر چهارم «سَنَّ سُنَّةً هُدًى» تعبیر پنجم «مَنْ عَمِلَ بِأَبِ هُدًى» که تقریباً اینجا از خاص به عام می‌رویم، تعلیم آموزش دادن است، دلالت بر خیر و «كَلِمَةٍ حَقٌّ» دلالت بر خیر هم اعم از آن است ممکن است با کلام یا رفتار راهی را به دیگری نشان بدهد یا یاد بدهد یا تنبه به آن ببخشد، این اعم است به لحاظ اینکه می‌تواند زبانی و غیرزبانی باشد و هم اینکه تعلیم باشد یا غیر شیوه تعلیمی باشد «كَلِمَةٍ حَقٌّ» زبانی است منتهی در غالب تعلیم یا موعظه و نصیحت است و باز اعم است پس هر دوی این‌ها اعم از آن است البته اگر بخواهیم تنظیم بکنیم و از خاص به عام بدهیم این است، بعد «كَلِمَةٍ حَقٌّ» است، بعد دلالت بر خیر است چون این دلالت بر خیر اعم از کلمه است کار را هم می‌گیرد.

کلمه نوشته را هم می‌گیرد ولی غیر از رفتار است ممکن است با رفتار راه را به دیگری نشان بدهد. این سه تا از اعم به اخص است، «سَنَّ سُنَّةَ الْحَسَنَةِ» پایه‌ریزی یک سنت نیکو بکند، روشی را مرسوم بکند که ممکن است بگوییم تعلیم را هم می‌گیرد؛ چون وقتی چیزی را یاد می‌دهد آن را روش می‌کند، ممکن است بگوییم «سَنَّ سُنَّةَ الْحَسَنَةِ» تعلیم و اقسام دیگر را هم می‌گیرد که اگر این باشد آن وقت «سَنَّ سُنَّةَ الْحَسَنَةِ» به این معنا اعم از تعلیم است گر چه نمی‌شود عین آن سلسله مراتب جلو برویم.

سؤال:؟

جواب: نه، در روایت قسیم قرار داده نشده است از راه تعلیم «سَنَّ سُنَّةَ الْحَسَنَةِ» باشد یا غیر تعلیمی باشد این هم به نحوی اعم است. «مَنْ عَمِلَ بِأَبِ هُدًى» اگر نسخه این باشد، چون ممکن است این واقعاً «مَنْ عَمِلَ بِأَبِ هُدًى»



باشد در اینجا نسخه بدل ندارد، اگر این باشد به آنجا برمی‌گردد، اگر «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى» همان عمل شخص باشد، باید بگوییم عملی که به دیگران الگو می‌دهد که می‌گوید «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِهِ» اگر نسخه علم باشد - که اینجا نیست - باید در منابع اصلی بررسی کرد اگر عمل باشد باید بگوییم چون حکم این است که «كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِهِ» باید بگوییم عمل او عملی است که در رفتار دیگران تأثیر داشته است؛ مثلاً آموزش بوده یا برای دیگران الگو شده و باید به یکی از انواع دیگر برگردد، بنابراین اگر مَنْ عَلَّمَ باشد، یک معنای عامی می‌گیرد که تعلیم، راهنمایی و الگو دادن را در برمی‌گیرد که نسخه این را باید یک دقتی بکنیم این روایت، از محاسن برقی نقل شده اخیراً هم چاپ شده، در المحاسن صفحه ۲۷ «فی الموضوعین من علمه» می‌گوید در هر دو جا دارد که نسخه اینجا «مَنْ عَلَّمَ» هست و «مَنْ عَلَّمَ» نیست، همین هم مناسب‌تر است، در پاورقی هم نسخه را آورده است، اختلاف نسخه داستان مفصلی دارد که ان شاء الله مناسبت دیگری پیش بیاید ۳-۴ قاعده مهم در باب اختلاف نسخ دارد که عرض خواهم کرد، اینجا چون نقشی ندارد و مهم نیست رد می‌شویم، ولی بعضی جاها این اختلاف نسخه‌ها خیلی تأثیرگذار است، امام در بحث لیالی مقمره شب‌های مهتابی نظری دارند که می‌گویند احتیاط بکنند، روایتی دارد و من به خاطر اختلاف نسخه فتوایی که حضرت امام دارد را قبول ندارم با اختلاف نسخه اشکال در آن کردند و به نظر می‌آید همان فتوای مشهور درست باشد، به‌رحال گاهی این اختلاف نسخه‌ها خیلی اثرگذار در نتیجه‌گیری است.

آنچه مسلم است این روایات گرچه به لحاظ دایره فرق دارند و «مَنْ سَنَّ سُنَّةَ الْحَسَنَةِ» یا دلالت بر خیر عام و چیزهای کلی هستند تعلیم هم داخل آن قرار می‌گیرد و سند بعضی از این‌ها درست است، دلالت آن‌ها هم در اصل اینکه می‌گوید وقتی که انسان کار نیکویی را به دیگران بیاموزد، یاد بدهد در ثواب او سهیم است، درست است و اطلاق دارد اینکه دانشی را به او یاد بدهد یا شیوه یک عملی را به او یاد بدهد، فرقی نمی‌کند هر چه باب هدی یا خیر باشد را می‌گیرد منتهی دلالت این روایات فقط در حد رجحان است و وجوبی نمی‌رساند برای اینکه روایت می‌گوید اگر این کار را بکند «أَجْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِهِ» به او هم می‌رسد از آن طرف استفاده حرمت می‌کردیم «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارٍ مِنْ عَمَلٍ بِهِ» می‌گفت وقتی که ضلالت را بیاموزد، وزر و گناه دیگران هم به او می‌رسد اینکه گناه می‌رسد، عقاب شامل او می‌شود، الزامی است و شوخی‌بردار نیست و لذا حرمت می‌شد اما این طرف استحباب است چون به او ثواب می‌رسد، مگر واجب است همه ثواب‌ها به ما برسد، شاید کسی نمی‌خواهد



ثواب بکند، اگر انجام بدهد ثواب به او می‌رسد، این رجحان دارد، اما اینکه الزامی در آن نیست و لذا بین این دو کفه فرق است در آیه قرآن هم به همین نتیجه رسیدیم «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» استحباب و رجحان است ولی «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» الزام و تحریم است. اینجا هم «سن سنة الحسنه» مستحب است «سن سنة السيئه» حرام است، «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى» یا «عَلَّمَ خَيْرًا» مستحب است، «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ» حرام است و موجب عقاب است.

سؤال:؟

جواب: می‌شود تمسک کرد منتهی باید بگوییم یک امور اجتماعی هست که باید آموزش داد، اگر آموزش ندهید موجب می‌شود افراد یاد نگیرند، نظام جامعه به هم بخورد. می‌شود به آن تمسک کرد، به قاعده اختلال نظام می‌شود تمسک کرد، منتهی نکته‌ای که وجود دارد این است که آن در محدوده‌ای است که اختلال نظام لازم باشد یعنی هر نوع آموزشی که با آن نظام اجتماعی حفظ می‌شود. می‌خواستیم این‌ها را در عناوین ثانوی بگوییم ممکن است عناوین ثانویه‌ای الزام بکند از عناوین ثانوی یکی وجوب حفظ نظام است؛ آنجایی که از این طریق نظام حفظ شود، یکی آنجایی که با این تعلیم در واقع استقلال مسلمان‌ها حفظ شود، یا جلوی وابستگی مسلمان‌ها یا قتل نفوس گرفته بشود با این عناوین ثانوی می‌شود پس همین‌ان بگوییم که این بحث‌هایی که تا به حال می‌کردیم روی عنوان‌های اولیه هست که می‌خواهیم ببینیم اصل تعلیم خیر یا واجبات، واجب است یا نه اما به عنوان ثانوی در جایی که موجب حفظ نظام اجتماعی بشود یا موجب دفع شر دشمن یا دفع مفاسد عظیمه‌ای بشود، واجب است. یکی هم تعلیم علوم هست، نشر یک دانشی یا آموزش دادن به دیگران واجب بشود آنچه باقی مانده که ان شاء الله در جلسه بعد باید پیرامون آن صحبت بکنیم، بحث ارشاد جاهل است و اینکه آیا در ارشاد جاهل غیر از ادله‌ای که در اخبار و روایات آمده است چیزی داریم که دلالت بر وجوب آن بکند یا نه؟ که ان شاء الله جلسه بعد. «و صلی الله علی محمد و آله الاطهار»